



کرسی‌های آزاداندیشی مقابل تجمع‌های ساختارشکن

کرسی‌های آزاداندیشی بعد از ۲۰دهه از نامه تاریخی رهبر معظم انقلاب

۱۰



رقابت در زمین اینترنت ماهواره‌ای

وزارت ارتباطات اعلام کرده به یک بازیگر در این حوزه تبدیل شود

۱۱



نمای ساختمان در کمیته انضباطی

مصوبه جدید مدیریت شهری تهران برای طراحی منظم‌تر وباکفیت‌تر نمای ساختمان‌های جدید

۱۲

جامعه



ساخت کهریزک

آسایشگاه معروف تهران ساکنانی دارد که به آسوده زندگی کردن عادت ندارند. آن‌ها با اشتیاق مشغول کار هستند

گزارش رابعه تیموری روزنامه‌نگار

بسیاری از آنها سال‌هاست که به صدلی چرخدار سنجاق شده‌اند و قدم برداشتن برایشان حسرت و آرزو شده. تعدادی هم بالا و پایین روزگار را دیده‌اند و از روزگار طراوت و جوانی‌شان فقط مشت‌ی خاطره خوش و ناخوش مانده است. بی‌کسی، بی‌خانمانی و دل‌تنگی حال مشترک ساکنان این شهر است، ولی تعدادی از آنها با وجود همه این غم و غصه‌ها قرص و محکم به زندگی چسبیده‌اند. ته دل‌های گنجشکی و چشم‌های بی‌قرار این آدم‌ها حس خاصی دودو می‌زند که به همه اتفاقات ناخوش زندگی‌شان می‌چربد و آنها را به حرکت وامی‌دارد: «آدم زنده باید زندگی کند...» این شهروندان متفاوت شهر کهریزک با چنگ و دندان برای سرزنده ماندن خود می‌جنگند.

صدای دودین سوزن چرخ خیاطی روی پارچه‌های یز رنگ و طرح، تنها صدایی است که سکوت کارگاه را می‌شکند. اختلاط‌ها گاهی از حرف‌های آرام و در گوش می‌رسد. فضای کارگاه بزرگ است و میان قسمت‌های مختلف آن تیغه و دیواری نکشیده‌اند. همه همکاران باامنصور تقریباً هفتمین و سال خودش هستند و حرکت تر و فرزندست‌هایشان نشان می‌دهد عمری را به کار و زحمت گذرانده‌اند. باامنصور هم از همکارانش جا نمی‌ماند و خوب از پس کار بر می‌آید، ولی او پیش از آنکه همخانه اهالی کهریزک شود، به‌عنوان کارشناس حقوقی در یکی از مراکز دولتی مشغول بوده و دور دنیا را هم گشته‌است. چند سالی هم در پنگه دنیا زندگی کرده است. جوان‌ترهای کهریزک به باامنصور «بابای خوش‌تیپ» می‌گویند و اگر توصیه و نصیحتی پدرانه بکنند حرفش را زمین نمی‌اندازند. باامنصور می‌گوید: «بیکاری و خمودگی آدم را افسرده می‌کند. پیر و جوان باید وقتشان را طوری بگذرانند که احساس ناتوانی و بهبودگی به سراغشان نیاید.» او حدود ۲۰سال پیش از سر تنهایی به کهریزک آمده است. بابای خوش‌تیپ و همکارانش قطعات الکترونیکی کوچک را داخل هواکش‌های صنعتی قرار می‌دهند. آنها ریش‌سفیدهای کارگاه‌های توانبخشی هستند و بر خلاف سایر کارگاه‌ها اعلیشان محدودیت جسمی و حرکتی ندارند.

حسرت بزرگ آقای شوماخر اوستا بودن علی‌آقا در خیاطی و دوخت‌ودوز باعث شده در کار سراجی لنگه نداشته باشد. او او بعد از فوت پدر و مادرش در کهریزک زندگی می‌کنند. علی‌آقا در هشتالگی بر اثر خطای پزشکی و تزریق آمپول اشتباه برای

همیشه ویلچر نشین شده، ولی غیرتش به ناتوانی پاهایش خوب می‌چربد. او با وجود این شرایط در رانندگی رودست ندارد و به قول اهالی کهریزک یک پا «شوماخر» است، اما یک حسرت بزرگ همیشه روی دلش سنگینی می‌کند: «دل‌م می‌خواهد پایه‌پای بچه‌های بدم...» علی‌آقا ۱۸سال پیش ازدواج کرده و ریحانه و محمدامین فرزندان او و کوکب‌خانم هستند. ریحانه هر روز همراه پدرش به کارگاه می‌آید و گاهی که سکوت کارگاه سنگین و دلگیر می‌شود، با یگوشی‌های کودکانه و خنده‌های نمکی او خشنگی را از تن پدر و همکارانش درمی‌آورد. علی‌آقا فقط یک‌بار در عمرش عاشق شده و خواستگاری رفته است. او تعریف می‌کند: «خدا رحمت کند کوکب‌خانم زاده را. یک روز با نوه‌اش به کارگاه آمد و گفت هیچ‌وقت فکر نکندیم چون پا به سن گذاشته‌اید با نقص جسمی می‌دارید، باید از خوشی‌ها و لحظات شیرین زندگی محروم شوید. هر کسی دلش می‌خواهد ازدواج کند و کسی را زیر سر دارد به من بگوید تا ترتیب در شهرک امید آپارتمان‌های نقلی درست کرد، خرج و مخارج عروسی‌ما را هم داد و کمک کرد که زندگی مشترک‌مان را شروع کنیم.» خانم بهادرزاده از بانیان آسایشگاه کهریزک بوده که عمرش را وقف امیدوار کردن و انگیزه دادن به ساکنان آسایشگاه کرده و راه انداختن کارگاه‌های توانبخشی هم ایده او برای به حرکت واداشتن آنها بوده است.

نان بازو خوردن مراوت دارد

همسر علی‌آقا در کارگاه خیاطی کار می‌کند. او در نوجوانی از ارتفاع سقوط کرده و توان راه رفتن ندارد. کوکب‌خانم از وقتی یادش می‌آید زحمت کشیده و کار را جوهره وجود آدمی می‌داند: «چون نمی‌توانم راه بروم کاری را که با شرایطم جور باشد انتخاب می‌کنم، ولی نمی‌توانم دست روی دست بگذارم و برای بهتر شدن حالت کاری نکنم.» بلندطبع بودن کوکب‌خانم به این معنا نیست که همه‌چیز بر وفق مرادش است: «بچه‌های من دارند بزرگ می‌شوند و من و پدرش شرم‌منده هستیم که به‌دلیل معلولیت‌مان نمی‌توانیم خواسته‌های آنها را برآورده کنیم. ریحانه ۷سال دارد. او همیشه حسرت اسباب‌بازی‌های همسالانش را می‌خورد. پسر هم در کودکی درس و مشق را کنار گذاشته و کارگری می‌کند تا کمک خرج خانه باشد.» کوکب‌خانم پایین بودن حقوق و دستمزد معلولان را باعث دل‌سردی آنها می‌داند. «م‌ژگان» از یکی از مراکز بهزیستی به تازگی به کهریزک منتقل شده است. او می‌گوید: «آنجا که بودم روز و شب به خوردن و خوابیدن می‌گذشت و احساس بدی داشتم. وقتی به اینجا آمدم دیدم هم‌اتاقی‌هایم هر روز صبح کفش و کلاه می‌کنند و سر کار می‌روند. من هم تصمیم گرفتم کهرتی را کنار بگذارم و با آنها به کارگاه بروم.» م‌ژگان هم روی ویلچر می‌نشیند، ولی سایر اعضای بدنش سالم هستند. او به قلاب‌بافی علاقه دارد و در کارگاه وقتش را با بافتنی می‌گذراند. م‌ژگان با هر رچی که می‌بافد، حساب و کتاب می‌کند که به دستمزد سر ماهش چقدر اضافه می‌شود و اگر تا آخر سال با همین سرعت کار کند، نوروز سال بعد چقدر درآمد دارد. در میان اهالی کهریزک فقط

بابامنصور از همکارانش جا نمی‌ماند و خوب از پس کار بر می‌آید، ولی او پیش از آنکه همخانه اهالی کهریزک شود، به‌عنوان کارشناس حقوقی در یکی از مراکز دولتی مشغول بوده و دور دنیا را هم گشته است. جوان‌ترهای کهریزک به بابامنصور «بابای خوش‌تیپ» می‌گویند و اگر توصیه و نصیحتی پدرانه بکنند حرفش را زمین نمی‌اندازند. بابامنصور می‌گوید: «بیکاری و خمودگی آدم را افسرده می‌کند. پیر و جوان باید وقتشان را طوری بگذرانند که احساس ناتوانی و بهبودگی به سراغشان نیاید»

کسانی که اقبال بلندی دارند و صاحب خانواده یا قیمی قانونی هستند که ماهانه مبلغی را به کهریزک پرداخت می‌کنند، معمولاً بدون پول توجیبی نمی‌مانند. م‌ژگان در کودکی از نعمت داشتن خانواده محروم شده و مراکز بهزیستی را به‌عنوان خانه می‌شناسد، ولی همیشه دوست داشته با دسترنج خودش زندگی کند و حالا که شاغل شده برای روزی که نخستین دستمزدش را بگیرد لحظه‌شماری می‌کند.

که در پرورشگاه‌های مختلف سر کرده یادش نمی‌آید قوم و خویشی سرراشش را گرفته باشد. ازدواج هم نکرده و به قول خودش «شریک زندگی‌اش هنوز او را پیدا نکرده»، ولی گلوله انرژی است و کمتر بیش می‌آید لیخند از روی صورت گرم و مهربانش گم نشود. مریم به کارهای فنی و هنری علاقه‌ای ندارد و برای رهایی از کژ کردن و غصه خوردن ورزش را به کار کردن ترجیح می‌دهد. بانیان نیکوکار کهریزک برای زنده کردن روز زندگی در ساکنان این شهر به ایجاد اشتغال پسندیده نکرده‌اند و راه و نیمه‌راه‌های بسیاری را آزموده‌اند که راه‌اندازی باشگاه‌های ورزشی مختلف جز مسیرهای میانبرشان بوده است. سال‌های ورزشی کهریزک در محل‌هایی قرار گرفته‌اند که برای اهالی ساختمان‌های مختلف مجموعه در دسترس باشد، اما مشتریان کارگاه‌های هنری کسانی مانند پری هستند که به شعر و جادوی نوای ساز و گیتار و ویولن یا جاذبه خاک صحنه تئاتر هر روز مسیر طولانی خوابگاهشان تا ساختمان مرکزی شهر کهریزک را به اشتیاق طی می‌کنند. پری اهل هنر است و وقتی در کارگاه موسیقی درمانی مشغول نواختن ویولن می‌شود، فارغ از همه غم‌های روزگار به دوران کودکی و سرخوشی‌اش برمی‌گردد. به روزهایی که هنوز در کنار پدر و مادر مرحومش در تاز و نعمت زندگی می‌کرد و آنها برایش خواب‌های دور و دراز می‌دیدند. اهالی شهر کهریزک از چهار گوشه ایران گرد هم جمع شده‌اند و عده‌ای از آنها که زمانی دور بانزدیک در یکی از روستاهای کشور ساکن بوده‌اند فقط با بوی خاک و کار کردن در باغ و مزرعه تسکین پیدا می‌کنند. مزرعه کهریزک هم باتوق و محل فعالیت این شهروندان روستادار کهریزک است.

دل‌م می‌خواهد عروس شوم بیماری‌ام اس پاهای لایلا را از او گرفته و صورت و دست‌هایش هم چندان فرمانبردار نیستند، ولی هنوز هم شیک پوشیدن برایش مهم است و خط اتوی لباس‌هایش هندواشه قاقی می‌کند. لایلا تا بخواهد دور یک کیف کوچک را سر دوزی کند لاقل ۱۵-۱۰ را قطعات چرم و نخ و سوزن از لای انگشتان لاغر و قلمی‌اش سر می‌خورند، اما حتی اگر برای بار شانزدهم این اتفاق تکرار شود، او با حوصله نخ و سوزن را از روی میز با کف زمین کارگاه پیدا می‌کند و دوباره مشغول می‌شود. کلماتی که لایلا‌دا می‌کند بیشتر از آنکه شبیه واژه باشند به‌اصواتی بی‌مفهوم شباهت دارند و این حسرت روی دل مهربانش حوار شده که هیچ‌وقت نتوانسته روزهای تلخ و شیرین دوران کودکی و جوانی‌اش را حتی برای همخانه‌هایش تعریف کند. لایله‌ای اصوات بی‌مفهوم لایلا یک جمله بارها تکرار می‌شود: «دل‌م می‌خواهد عروس شوم و بچه‌هایم خیلی خوشبخت شوند...» من کارهای زیادی می‌توانم انجام دهم، ببین...من کیف چرمی می‌دوزم.»

در کارگاه‌های توانبخشی کهریزک افرادی مانند لیلاکم نیستند که برای نشان دادن توانایی خود به سراغ کارهایی می‌روند که انجام دادن آن برایشان آسان نیست، ولی آنقدر در کارشان سماجت به خرج می‌دهند که ابزار چغندر و ناقص‌مان را مطلق خودشان می‌کنند. اغلب مربیان کارگاه‌ها هم آدم‌های اهل دلی هستند که در رشته‌های مختلف مهارت دارند و داوطلب شده‌اند هنر خود را رایگان و بی‌منت به لایلا و همخانه‌هایش آموزش دهند.

رقابت ناب‌ربر تولیدات کارگران بر حوصله کارگاه‌های توانبخشی کهریزک، در بازارچه‌ها و نمایشگاه دائمی خبریه به فروش می‌رسند و بخش عمده عایدی حاصل از فروش آنها به جیب مددجویان می‌رود. هیچ‌یک از دست‌سازهای این هنرمندان در کیفیت و زیبایی و کم و کاستی ندارند و در بازارچه‌های خبریه بدون مشتری نمی‌مانند، اما گلچین محصولاتشان که در نمایشگاه کهریزک به خیران و مشتریان عمده عرضه می‌شوند، حسابی آبروداری می‌کنند و با کالاهای فروشگاهی‌های پر رنگ و لعاب شباهت شهر نمی‌زنند. نمایشگاه خبریه در نزدیکی کارگاه‌های توانبخشی قرار دارد و خط تولید تا عرضه این محصولات فقط چندمتر با هم فاصله دارند. در قفسه‌های این نمایشگاه انواع و اقسام ظروف چینی، هواکش‌های صنعتی، سطل‌های زباله و جاشکلاتی‌های چوبی مرقی‌کاری شده، تابلوهای نقاشی رنگ و روغن، تابلوفرش‌های نفیس، وسایل چوبی فانتزی و سربوس‌های پارچهای آشپزخانه عرضه می‌شوند. خیاطی، قالیبافی، سراجی، مرقی، نقاشی، تولید ظروف چینی و هواکش‌های صنعتی و رسته‌های دایر در کارگاه‌های توانبخشی کهریزک هستند.

عددخبر



۱۷۵۰ تخت

ظرفیت پذیرش آسایشگاه خبریه کهریزک است و حدود هزار تخت در اختیار مددجویان سالمند آسایشگاه است.



۱۰۰ نفر

بانوی معلول در آسایشگاه کهریزک زندگی می‌کنند.



۱۰۰ نفر

از معلولان آسایشگاه، مبتلایان به فاز پیشرفته بیماری‌ام‌اس هستند.



۹۰۰ نفر

تعداد کادر استخدامی آسایشگاه کهریزک است که به مددجویان سالمند و معلول خدمات‌رسانی می‌کنند.



۹۰۰ فرد نیکوکار

در خدمات‌رسانی و نگهداری مددجویان به‌صورت رایگان و داوطلبانه با کارکنان مجموعه همکاری می‌کنند.



۲۵ پزشکی

عمومی و متخصص مددجویان آسایشگاه خدمات ارائه می‌کنند.



۳۰۰۰ نیکوکار به‌صورت نقدی

و غیرنقدی به آسایشگاه کهریزک کمک می‌کنند.

یادداشت

حسین نحوی‌نژاد متخصص طب سالمندی

تجربه سالخوردگان رادریابیم

همه‌جا وقتی می‌خواهند از سالمندان تصویری ارائه دهند، پیرمردی با عصا و کلاه‌شاپو یا پیرزنی خمیده را نشان می‌دهند که پیری و ناتوانی را تداعی می‌کند. البته در گروه سنی سالمندی، آدم‌هایی با این مشخصات هم دیده می‌شوند، اما ویژگی همه سالمندان فرتوت بودن و ناتوانی نیست و اگر چنین اتفاقی بیفتد، علتش این است که جامعه‌ما برای توانمندسازی افراد سالمند مناسب نیست. توانمندسازی اتفاقی نیست که یک‌باره بیفتد و باید بسترهای لازم برای یک زندگی سالم را برای سالمندان فراهم کنیم تا از بودن در کنار خانواده و جامعه لذت ببرند. اگر این موضوع تحقق پیدا کند، توانمندسازی سالمندان هم اتفاق می‌افتد، اما چگونه می‌توان بستر لازم برای زندگی سالم سالمندان را فراهم کرد؟ زمینه این امر پیش‌بینی بیمه‌های درمانی و امکان غربالگری پزشکی مناسب است تا سلامت جسمی سالمند حفظ شود. برای بهداشت و سلامت روان این گروه سنی هم باید اوقات فراغت آنها به شیوه مناسبی پر شود و زمینه اشتغال مولد سالمندان را فراهم کنیم؛ بدون اینکه در زمینه‌های اشتغال نسل جوان محدودیت به‌وجود آوریم. یکی از آثار سیاستگذاری‌های نادرست در حوزه اشتغال این است که معمولاً آدم‌ها را در مقابل هم قرار می‌دهیم؛ مثلاً سالمند را بازنشسته می‌کنیم تا برای جوانان فرصت شغلی ایجاد شود. اگر جوان فرصت شغلی ندارد، علت آن را باید در عوامل دیگری جست‌وجو کنیم؛ نه اینکه به بهانه اشتغال‌زایی جوانان، جامعه را از وجود سالمندان محروم کنیم.

در کشوری مانند ژاپن و در بسیاری از کشورهای اروپایی که زمینه‌های لازم برای آموزش جوانان ایجاد شده، بسیاری از مدیران کلان در سنین سالمندی هستند. این روش کاملاً اشتباه است که با شعار جوانگرایی، به جوانی که تجربه کسب نکرده مسئولیتی بسپاریم که فرصت آزمون و خطا برایش فراهم شود. به‌عنوان یک کارشناس معتقد عملیاتی کردن این شعار زمینه‌ای ایجاد می‌کند که سالمندان ما منزوی شوند؛ در حالی‌که اگر قصد داریم به جوانان فرصت تجربه و پخته شدن دهیم باید به شیوه صحیح و اصولی این امر محقق شود.

هر جامعه‌ای با شور و سرمایه اجتماعی خود زنده است، بخشی از سرمایه اجتماعی هر جامعه سالمندان آن هستند و در کشورهای مختلف این سرمایه اجتماعی را در جهت پویایی جامعه به کار می‌گیرند؛ مثلاً در آفریقا ۶۶میلیون کودک یک‌پنجم که پدر و مادرشان را بر اثر ابتلا به ایدز از دست داده‌اند، توسط پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌ها نگهداری می‌شوند؛ در حالی‌که در یک کشور آفریقایی اگر می‌خواستند برای نگهداری این کودکان پرورشگاه و شیرخوارگاه ایجاد کنند، سرمایه اقتصادی عظیمی نیاز بود. این فرهنگ در کشور ما هم وجود دارد و بسیاری از والدین ایرانی در نگهداری کودکان از سالمندان خانواده کمک می‌گیرند، اما این فرهنگ خانوادگی در سطح جامعه به‌خوبی استفاده نشده و مغفول مانده است.

بسیاری از نویسندگان و محققان کشور اکنون در سنین سالمندی به‌سر می‌برند و اگر بتوانیم زمینه‌ای را فراهم کنیم که در فضای علمی شاگرد پرورش دهند و دانش خود را به نسل بعد منتقل کنند، هم این سرمایه اجتماعی را از دست ندادیم و هم به رشد جوانان جامعه کمک کرده‌ایم.

این موضوع باید در فرهنگ عمومی جامعه نهادینه شود که توجه و سرمایه‌گذاری برای سالمندان و معلولان یک کار خبریه نیست، بلکه یک کار اجتماعی سرمایه‌محور است. ما اگر به توسعه کشورمان علاقه‌مند باشیم باید برای گروه سالمندان و معلولان شرایط زیست مفید و باشاظر را ایجاد کنیم. اگر ما به سالمندان رسیدگی نکنیم، اگر مراقبت و سلامتشان را پایش و حفظ نکنیم، هر سالمندی می‌تواند ۲ تا ۳۳فر را از بازار کار دور کند، ساعات غیبت کارمندان را افزایش دهد یا در بهره‌وری و تمرکز نیروی کار اختلال ایجاد کند. مگر کارمندی که نگران حال پدر یا مادر بیمارش است می‌تواند در محیط کار به شکل مفیدی وظایف خود را انجام دهد؟ نکته‌ای که نباید فراموش کنیم این است که برای ایجاد زیست سالم سالمند به زیرساخت‌های مناسب نیاز داریم. این زیرساخت‌ها جوانب مختلفی مانند آماده‌سازی معابر شهری برای استفاده سالمندان یا بحث بهداشت، سلامت، مسکن، اوقات فراغت و... را دربرمی‌گیرد. براساس این نیازها و هدف‌ها در سال‌های اخیر «سند ملی سالمندان» تدوین و ابلاغ شده که در آن به‌صورت جامع به نیازها، ظرفیت‌ها و محدودیت‌های جامعه سالمندان کشور پرداخته شده و اگر این سند به مرحله عملیاتی برسد، می‌تواند پیرشدن جامعه ایرانی را از یک بحران و تهدید اجتماعی به فرصتی طلایی تبدیل کند.